

شمشیر فرهنگ جوهر دارد!

رحیم مسلمانیان قبادیانی

رحیم مسلمانیان قبادیانی سال ۱۹۳۸ م در قبادیان تاجیکستان به دنیا آمده، سال ۱۹۵۶ م دبیرستان را به پایان برده، سالهای ۱۹۶۲-۱۹۵۷ در دانشگاه ملی تاجیکستان تحصیل کرده، رشته ادبیات را به پایان رسانده است. با دیپلم قرمز؛ دوره دکترا را در همان دانشگاه به پایان برده در موضوع «سجع و سیر تاریخی آن» پایان نامه انجام داده است؛ استاد همان دانشگاه بوده است، از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ ریاست کرسی ادبیات معاصر را برعهده داشته است؛ سال ۱۹۸۰ پایان نامه فوق دکترا دفاع کرده است، سال ۱۹۸۲ عنوان پروفسوری دریافت کرده است.

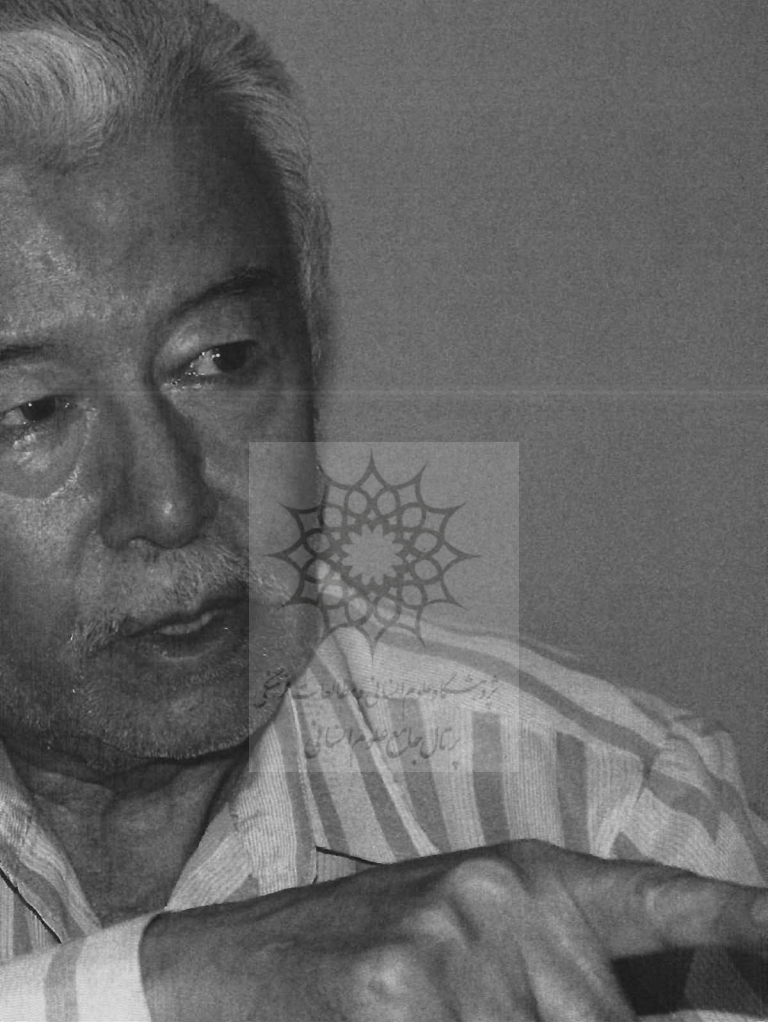
از ۱۳۷۲خ/۱۹۹۳ م در ایران حضور دارد و با کاغذ و قلم مشغول است. جای کار فعلی بنیاد دایرة المعارف اسلامی است. حدود سی کتاب و هزار مقاله به چاپ رسانده است - در تاجیکستان، مسکو، بیشتر در ایران.

○ زبان فارسی تاجیکی در آسیای مرکزی و امروز در تاجیکستان چه وضعی دارد؟

موضوع پیچیده است و با یکی دو سخن امکان بازگردنش نیست. اگر فرصت هست، نگاهی به تاریخ بیافکنیم، تا وضع کنونی روشنتر شود. در فصلنامه اکو (پاییز ۱۳۸۰) مطلبی با عنوان «زادگاه زبان و ادب تاجیکی» به چاپ رسیده، و گفته می‌شود که نخستین شعر بازه مکتوب دستورس «کور» خمیر آمد، خاتون دروغ کنده» است که سال ۵۶ قمری (یعنی سیزده قرن پیش از روزگار ما) گفته شده است. پس از سه قرن، سامانیان این زبان را بر کرسی نشاندند.

هر نامه‌ای که به دربار می‌آمد و بیرون می‌رفت، تنها به دری بود و به زبانی دیگر، مورد بررسی قرار نمی‌گرفت. جایگاه پارسی دری در منطقه به اندازه‌ای بوده که در قیاس با ۹ قرن بعدی هم، اگر چه رشته حکومت در دست ترکان بوده، زبان رسمی و نامه‌نگاری، تنها به پارسی دری صورت می‌گرفت، یعنی طناب فرهنگی در دست فرهنگیان بوده است.

پس از آنکه کشورهای آسیای مرکزی و از جمله دولت بخارا به تصرف و سلطه شوروی درآمد، حاکمان وقت از توان پارسی‌زبانان احساس خطر کردند و زیر بار تیرنگ بان‌ترکیست‌ها رفتند، و دولت دیرین بخارا را از میان



روزگار و مردم از نعل و طلاعات و نعلی
زبان جلال علم و آشنایی

بردند؛ چشم گرسنگانی مانند «فیض الله خواجه» به هدف ناپاک خود رسیدند و مرکزهای دیرین تاجیکان، یعنی سمرقند و بخارا و نسف و ترمذ و فرغانه را به ازبکستان بخشیدند. زبان تاجیکی تنها در تاجیکستان دولتی بود، تنها به نام دولتی و رسمی بود، در واقع خانگی شد؛ کار تا جایی رسید که نشستها در کانون ادیبان، انستیتو زبان و ادبیات تاجیک گاهی به روسی صورت می گرفت. نشستهای ریاست دانشگاه نیز همیشه به روسی بود که این سنت را بنده شکستم. در جلسه‌ای سخن گفتن لازم آمد؛ بنده گفتم: «اگر اجازه هست، به زبان مادری سخن گویم». معاون رئیس دانشگاه، شادروان پروفیسور «مایان شاه نظر شایف» که رشته ریاست جلسه را بر عهده داشت، این جسارت را در خود پیدا کرد و دوراندیشانه به روسی گفت: «یک استاد، مدیر گروه به زبان خودش سخن گفتنی باشد، ما چه هم گفتیم...»

○ وضع کنونی الفبای نیاکان در تاجیکستان چگونه است؟

تاجیکان که در منطقه بیدارتر بودند، از ابتکار بازسازی گوریچافی بیشتری استفاده را کردند و جنبشی فراگیر را به راه انداختند. تنزل جامعه شوروی از سالهای هشتاد میلادی بر شدت خود افزود. گوریچاف که واقعیت را احساس کرد، گام نخست را درست برداشت، و در گام دوم اشتباه کرد که موضوع مجال می خواهد امکان آشکار بیانی را فراهم آورد. شرایط دیکتاتوری چنان بود که حرف بد درباره جامعه شوروی گفتن، ممکن نبود. یکی از مثالهایش این است: دانشمند بزرگ زمان شوروی، قهرمان آندره ساخاروف، مردی که در کارکرد بمب هسته‌ای خدمت دارد، از نارسیبهای جامعه لب گشود و خانه بند شد، و گوریچاف سرانجام گامی برداشت و از این شرایط مناسب تاجیکان حداکثر استفاده را بردند. در شمار مهمترین علت، وضع ناگوار زبان قلمداد شد. اهل قلم تاجیک این راه را پیش گرفتند که حق زحمت خود را به خزینه زبان بریزند، و تلاش تا جایی رسید که سال ۱۳۶۸خ/۱۹۸۹م زبان تاجیکی رسماً بر کرسی نشست.

پس از فروپاشی شوروی، شرایطی برای آزادی، از جمله آزادی زبان مادری فراهم آمد و اما اگر چه این آزادی کامل بود و کامل هست، تا به امروز ویژگی نمادین دارد، تا واقعی: زبان روزنامه و مجله ادبی نیست، بلکه محلی است، یعنی به دور از معیار؛ گاهی زبان کتاب تازه چاپ هم شکسته است. سبب این جاست که فرهنگیان فرهیخته، بعضی از میان رفته و بعضی بیرون رفته‌اند، بعضی هم شکسته شده‌اند و با کاغذ و قلم کاری ندارند.

در آغاز استقلال کشور که رشته حکومت شش ماه در دست مصالحه ملی قرار داشت، یکی از تصمیمهای جدی، بازگشت به «رسم الخط نیاکان» بود. تصمیم بر این شد که از شهریور ۱۳۷۱ (سپتامبر ۱۹۹۲ میلادی) در بعضی مکتبها (مدارس) تدریس به خط نیاکان صورت بگیرد. با همین نیت، دویست هزار جلد کتاب درسی برای کلاس اول در تهران به چاپ هم رسید، و اما به دنبال، اتفاقاتی پیش آمد و آن آرزو جامه عمل نپوشید... در واقع، الفبای کنونی ما مشکل دارد که به عنوان مثال، حرف «ی» و علامت زیر (کسره) در میان واژه یکسان در صورت «» نوشته می شود. ب

نظر می رسد، الفبای کنونی فارسی نیز نیاز به تکمیل دارد که یک مثالش این است: «که» [ki] در مثال «گفتم که...» با پرسش «دیروز که آمده بود؟» شکل نوشت یکسان را دارد، یعنی همان «که».

○ وضع در بخارا و سمرقند و... چگونه است؟

وضع فرهنگی بخارا ناخوش است. این شهر کهن که زادگاه زبان دری در قرن اول هجری و همین طور زادگاه نخستین روزنامه پارسی «بخارای شریف» در سال ۱۹۱۲م بود، امروز نشریه‌ای ندارد و همان «بخارای شریف» با همان عنوان شریفش به ازبکی منتشر می شود. وضع سمرقند اندکی بهتر است؛ «استاد صدرالدین عینی بخارایی» که از بخارا فرار کرده و در سمرقند حضور یافته بود، کوششها به خرج داد و موفق هم شد تا محیط فرهنگی این شهر کهن محفوظ بماند، و امروز هم روزنامه‌های تاجیکی به چاپ می رسد.



از سمرقند و بخارا نکته گرمی نیز به یاد می‌رسد. ۲۲ اکتبر سال ۱۹۹۶ میلادی (اول آبان ۱۳۷۵) سران کشورهای ترک‌زبان در سمرقند گرد آمدند. به عنوان میهمان رئیس جمهوری تاجیکستان «امامعلی رحماناف» نیز حضور داشت، وی از «اسلام کریماف»، رئیس جمهوری ازبکستان پرسید: «می‌خواستم که حضرت‌عالی به یک سوال کمنه جواب آشکارا دهید، بدون دیپلوماسی [...] : اهالی شهرهای سمرقند و بخارا تاجیک‌اند؟ یا ازبک؟» اسلام کریماف اعتراف کرد: «اگر مردانه، از روی حقیقت و وجدان اظهار اندیشه کنم، باید بگویم که اهالی شهرها، تاجیک‌اند.»

○ وضع کنونی نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی آسیای میانه را چگونه می‌بینید؟
جای شکرانه است که ادبیات تاجیک در سمرقند و بخارا و تاشکند زنده است؛ به‌ویژه سمرقند شاعرانی توانا دارد. یکی از ارزشهای سازنده استقلال این است که اکنون آثار تاجیکی در زادگاه خود نیز به چاپ می‌رسد. امروز، کتابهایی در سمرقند و بخارا و تاشکند و عشق‌آباد و آلمان و ... انتشار می‌یابند، یعنی تاجیکان اکنون می‌توانند صدای خود را از خاک پاک اجداد خود بلند کنند. امروز حتی در مسکو هم کتاب تاجیکی چاپ و نشر می‌شود.
وضع چاپ و نشر در آغاز استقلال تاجیکستان خوب نبود، هم تعداد کم، هم کیفیت خیلی بد. اما حدود چهار سال است روند چاپ و نشر سرعت گرفته و کیفیت هم بهتر شده است. مدتی است که رئیس‌جمهور تاجیکستان به ناشران و ادیبان توجه کرده و تصمیم گرفته است تا همه آثار ارزشمند تاخیر یافته، به چاپ برسد.

○ از لاهوتی بگویید و پایان عمر او .

استاد ابوالقاسم احمدزاده لاهوتی کرمانشاهی (۱۸۸۷-۱۹۵۷م) دومین بزرگمرد در تاریخ ادب و فرهنگ و سیاست تاجیکان، پس از استاد صدرالدین عینی بخارایی است. در سالهای پنجاه میلادی (و به بعد) تنها سه نفر را «استاد» می‌گفتند: رودکی، عینی و لاهوتی.
در همه کتابهای درسی مدرسه و دانشگاه، استاد لاهوتی جایگاه دارد. در تاریخ ادبیات معاصر در جای دوم می‌آید؛ پس از استاد عینی. در دفتر «ستاره‌های پامیر» که در «الهدی» زیر چاپ است، مطلبی آمده، به عنوان «فاجعه شاعر» که اینجا به پایان زندگی آن بزرگوار اشاره‌ای کوتاه می‌شود، آن‌گاه که جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کرد، چیزهایی به زبان مادری گفته، که پرستار فارسی او بلد نبود. این هم گفتنی است که در کتاب درسی، معنای نام «لاهورتی» را در قالب «بی‌خدا» تفسیر می‌کردند!

جایگاه استاد لاهوتی پیش تاجیکان اندازه ندارد. نخست همین که نامش را هرگز تنها به زبان نمی‌گیرند، بلکه همیشه «استاد لاهوتی» می‌گویند. دیگر اینکه در همه نواحی تاجیکستان، مدرسه و خیابان و اتحادیه‌های کشاورزی و مجله‌ها به نام او هست. زمانی، خیابان مرکزی دوشنبه شهر به نام او بوده که بعداً «لنین» را جایگزین کردند و خیابان پهلویی را به استاد ما دادند. مهمترین و دیرینه‌ترین تئاتر دوشنبه شهر که تاریخی بیش از شصت ساله دارد، به نام استاد لاهوتی است.

○ درباره همبستگی فرهنگی ایران، افغانستان و آسیای میانه چه نظری دارید؟ چه راههای عملی را برای حفظ و رشد همبستگی پیشنهاد می‌دهید؟

این تشبیه را بنده بارها گفته و از تکرارش هم خسته نمی‌شود که «ایرلویج تاریخی» بوستانی است بزرگ و یکتا و بی‌همتا که بدخواهان و خودخواهان پاره‌پاره‌اش کرده‌اند، صاحبخانه را هم از خانه بیرون انداخته‌اند. همین دیروز سه پاره بودیم و امکان رفت و آمد را نداشتیم. گاهی، دانسته یا ندانسته، زبان و فرهنگ ما را «مشترب» می‌گویند، در حالی که زبان و ادب و فرهنگ ما بالاتر از این حرف است، یعنی که یکتا و یگانه است. آیا امکان دارد که رودکی را تنها «آن طرفی» گفت؟ و یا فردوسی را «این طرفی»؟ ... این سخن منطقی ندارد، اما گریه ...

در مورد همبستگی، بنده سال ۱۳۷۲ در ایران شرف حضور پیدا کرد؛ از همان آغاز دنبال پلی رفت میان آن طرف و این طرف. گفت‌وگوهای بسیاری انجام شد، از جمله در صفحات



مطبوعات، پیشنهاد این بود: وضع فعلی تاجیکستان و افغانستان معلوم است و امکان ساختمان پل را تنها ایران دارد و بس ... صد شکر که امروز تلاش تا جایی رسیده، رفت و آمد روزافزون، چاپ و نشر کتاب، پژوهشهایی مشترک به این گواه است. گامی نخستین برداشته شد، امید است گامهای بعدی سرعتی بیشتر و کیفیتی بالاتر پیدا کند.

○ می‌گویند، فردوسی پیش تاجیکان ...

[با عرض] پژوهش که سخن شما را می‌شکند؛ جایگاه حکیم فردوسی برای تاجیکان، همه تاجیکان، چه تاجیکستانی و چه سمرقندی و چه بخارایی و چه فرغانگی و ... بسیار بزرگ است، چرا که در حفظ هویت ملی و غرور ما یاری کرده است؛ جز از خیابان و مدرسه و ...، کتابخانه ملی کشور به نام مبارک است.

چون مجال صحبت تنگ است و هم تفصیلات این موضوع در دفتر «پارسی دری» که در دست امیرکبیر است، به همین اشاره، قناعت می‌شود.

○ از فردوسی که سخن رفت، از علاقه مردم تاجیک به حافظ بگویید؟ از شاعران دیگر بگویید؟

سخن را درباره خواجه شیراز کشال دادن ۲ ضرورت ندارد. آوردن همین یک بیت از استاد مومن قناعت که به تمام راست است و درست است و مبالغه‌ای ندارد، کافی است:

اگر در خانه تاجیک تمام چیز ناچیز بودبه هر گهواره حافظ بود یا دیوان حافظ بود

شاعران دیگر، مانند شیخ سعدی، حکیم عمر خیام، شیخ فریدالدین عطار، مولوی جلال‌الدین بلخی، مولانا عبدالرحمن جامی و بسیار دیگران، پیش تاجیکان، هم عزیز و مکرم هستند، به تعبیری که اینجا رایج است: «مال خود ما» هستند.

○ دلایل این علاقه‌مندی چیست؟

نخستین و مهمترین دلیل، هم‌زبانی است که اشاره شد. دلیلی دیگر، همدینی است: اگر هم در میان عوام، تعصب مذهبی جای داشته و اما بزرگان علم و ادب و فرهنگ که ضررهای سوزنده تعصب را احساس می‌کردند، حتی گرفتار می‌شدند، کوشش به خرج می‌دادند تا به اصالت دینی و آنچه سازنده است، کاردار باشند، و سوم این است که ما تاجیکان، می‌خواهیم فردا را داشته باشیم؛ فردای روشن خود را.

○ فردا را چگونه می‌بینید و چه توقعی دارید؟

فردا، به اصطلاح، چند مسیر دارد. به فردای هم‌زبانی و برون مرزی اشاره شد. اما فردای درون مرزی نگرانی دارد، حدود دو میلیون تاجیک، یعنی یک سوم جمعیت کشور که بیشتر نشان آموزگار و مهندس و پزشک و استاد هستند، کارگری رفته‌اند و کشته هم می‌شوند. بلندترین پایگاه ماهواره سابق شوروی در تاجیکستان، بر فراز نازک بود؛ امروز هم، آن فعالیت دارد، اما از آن، دولت ما نفعی نمی‌بیند. تاجیکستان در انتقال مواد مخدر از افغانستان بدنام شده است، اما کسی نمی‌تواند دنبال این پرسش برود: ناقل این مواد کیست؟ مرز انتقال در دست کیست؟

○ در ایران با چه مشغول هستید؟

هنری جز کاغذ و قلم ندارم (شاید که قلم هم شکسته و کاغذ هم فرسوده باشد) ... چیزهایی به چپ رسیده، در تاجیکستان، مسکو، ایران. «شعر در سرچشمه‌های نظری»، «زبان و ادب فارسی در فرارود»، «پاره سمرقند»، «از اینجا تا بخارا لاله شد»، «از قبادیان تا کرمانشاهان»، «شعر غرق خون استاد بازار صابر»، و ... در تهران به چاپ رسیده‌اند.

○ با دانشگاه نیز همکاری دارید؟

تخصص بنده «نظریه ادبیات» است. پایان‌نامه دکترا درباره نثر مسجع بود. فوق‌دکترا نیز «شعر در سرچشمه‌های نظری». در دانشگاه خودم از نظریه ادبیات تدریس می‌کردم و اما در ایران این فن تدریس نمی‌شده است، در حالی که علوم ادبی سه‌گانه است: تاریخ ادبیات، نقد ادبی و نظریه ادبیات. می‌گویند که بار نظریه ادبیات را نیز نقد ادبی می‌کشد، در حالی که



نظریه ادبیات، علمی است استعاره قانونمندیهای مشترک ادبی بحث می کند، و اما علم نقد ادبی (همانند تاریخ ادبیات)، ویژه یک ادبیات مشخص است. عجب این است، در ایران با این قدمت فرهنگی، این رشته مهم تدریس نمی شود.

○ برگردیم به سوال پیشین که «فردا» بود اینکه «فردا را چگونه می بینید»؟

[با عرض] پوزش که از موضوع دور افتادیم. زمان، به تعبیر ما پیش می رود، یعنی جلو. اگر چه این پیشروی نه همیشه مثبت و سازنده است. انسانی به کیهان پرواز می کند، دیگری هم دنبال زهر قاتل شیمیایی هست ... ولی اگر منظور از «فردا»، فردای فرهنگی است، امیدوار هستیم؛ مگر نگفته اند: «ناامید، شیطان [است]»؟

موضوع «گفت و گوی تمدنها» که رئیس جمهوری محترم ایران، سیدمحمد خاتمی آن را مطرح کردند، بشارتی از فردای امیدوارکننده می دهد.

در ضمن، موضوع «گفت و گوی تمدنها» به طرزی پیش بینی و پیشگویی شده بود. سال ۱۳۷۵ در شماره سوم «نامه پارسی» مصاحبه بنده با استاد «مومن قناعت» به چاپ رسیده، و یکی از پاسخهای ایشان چنین بود: «ایران امروزه و ایران شهر در این مرحله رسالت خاص دارد. از نظر گیوبولتزی ۳ تاریخی، فرهنگی، نژادی و اسلامی ایران مقام تاریخی خود را باید به دست بیاورد. مقام و اعتباری را که در جهان اسلام دارد تقویت دهد، تاریخ، فرهنگ، علم و ادب و سنن ایرانی خود را در پرتو اسلام احیا و فعال کند؛ چون کشور اسلامی و آریایی با اصول خوب و آزموده خود میانجی و وصلگر خانواده اروپایی (آریایی) و خانواده آسیایی اسلامی و آسیایی آریایی باشد، خدمت بزرگی را به انجام می رساند. امروز همه عاملهای این امر وجود دارد. ایران به خاطر فرهنگ و تمدن دیرین و زندگی سازش مورد توجه اروپا و امریکا قرار خواهد گرفت، و به شرافت دین مبین اسلامی، مورد توجه آسیا و آفریقا. ایران پلی می شود، پلی وصلگر».

○ «گفت و گو» چه نقشی می تواند داشته باشد؟

بنده بر این باور است که همه دین و مذهب ماهیتاً سازنده و مفید هستند. متأسفانه، جنگ اندازان و جنگ اندازان هم در این میان کم نیستند. این طایفه جنگ انداز و سنگ انداز که تعصب در دماغ می پرورند، احساس می شود، دو طایفه باشند: یکی - اکثریت متعصب که تعصب ایشان صمیمی است، یعنی بر عقیده و اندیشه خود باور دارند؛ دیگری - اقلیت متعصب که تعصب ایشان صمیمی نیست و ظاهری و زبانی است، یعنی ریشه ندارد و بنا بر غرضی کوتاه اندیشانه میان دین و مذاهب جنگ اندازی می کنند، به خاطر جایگاهی و دستگاهی که دارند و آن سودی که می یابند. و اما برگردیم بر سراسل مطلب.

به چند نکته باید توجه داشت: نخست اینکه چرا ایران پیشاهنگ گفت و گو شد؟ پیش بینی استاد «قناعت» بی زمینه نبود. بنده هم بر این باور است که این فرهنگ، هم باستانی بوده، هم هیچ گاه (خوشبختانه) قطع نشده است. دیگر اینکه شمشیر فرهنگ جوهردار است، یعنی زنگ زن. سوم اینکه ایران قهرمان فرهنگی بسیار دارد و میدان هرگز خالی نبوده و خالی نخواهد بود، یکی را بردند، دو دیگر به میدان می آید. ویژگی ممتاز این قهرمان این است که وی خیلی و خیلی دوراندیش است.

خلاصه سخن این است که ابتکار «گفت و گوی تمدنها» ثدن ایران، حادثه ای تصادفی نیست، بلکه پدیده ای است به تمام طبیعی و منطقی. ما نیز سلامیم که ایران ما، وظیفه خود را انجام داد و سربلندانه، پرچم گفت و گو را بلند برداشت. هم آرزو داریم، و هم باور که ایران عزیز موفق خواهد بود، و نام مشهورش را باز مشهورتر خواهد کرد. «شمشیر فرهنگ جوهر دارد»

پی نوشتها:

۱. درجه ممتاز

۲. کش دادن

۳. ژئوپولتیکی - جغرافیای سیاسی

